



شماره اول
تیرماه ۱۴۰۴



ایرانی ترین ها

چرا فدائیان جمهوری اسلامی، ایرانی ترین مردمانند

سوره

مجله سوره را در تارنمای زیر دنبال کنید

www.Sourehmag.ir

@Sourehmagazine

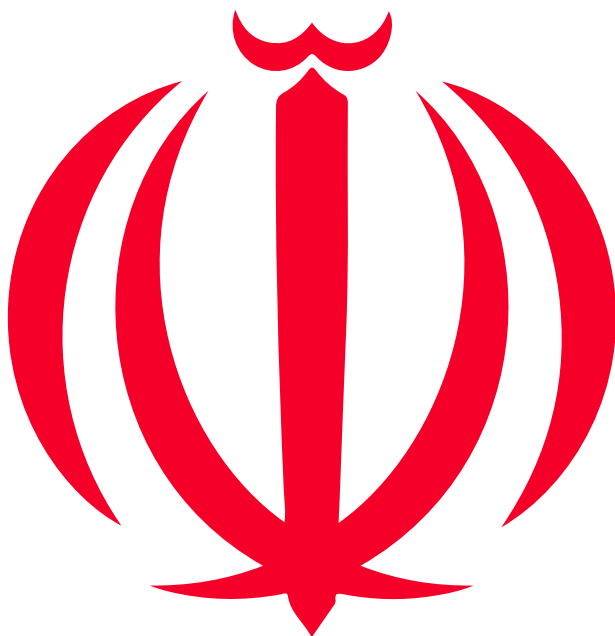
نشانی مجله «سوره» در ایتا، بلاء، روبینو، تلگرام و اینستاگرام:

@Soureh_magazine

نشانی کانال مجله «سوره» در روبیکا:

۰۹۱۹ ۲۵۴۸۷۲۹

تلفن:



صاحب امتیاز: حوزه هنری انقلاب اسلامی

مدیر مسئول: محمد مهدی دادمان | جانشین مدیر مسئول: سید حسام الدین حسینی

سر دبیر: سید علی سیدان | معاون سر دبیر: میثم بالزده

تحریریه: علیرضا سمیعی، فردین آرایش، سید حمید رضا میرزکنی بنادکی

سارا عاقلی، محمد جواد نجفی، حسین ولدخانی، فاطمه رومنا

امور هنری: کارگاه گرافیک ذره | صفحه آرا: سید محمد یاسین حسینی

w w w . s o u r e h m a g . i r

ویژه نامه سوره فتح
شماره اول
تیر ماه ۱۴۰۴



تهیه شده در:
مرکز هنری
رسانه ای سلوک

ایرانی ترین ها

علیرضا سمیعی



چرا فدائیان جمهوری اسلامی، ایرانی ترین مردمانند؟

فرق دارد. انگار الان کسانی از کرات دیگر یا مثلاً امشاسپندان^۱ آمده‌اند و دارند با موشک و پدافند از ما دفاع می‌کنند. اکنون که از قضا دفاع از ایران را مستضعفان یعنی سپاهی‌ها و ارتشی‌ها و بسیجی‌ها بر عهده گرفتند باید معلوم شود که در روز حادثه، روی زمین و جایی بیرون از کتاب‌ها و سخنرانی‌ها، آدم‌های واقعی و گوشت و پوست داری هستند که برمی‌خیزند و از همین ایرانی که اکنون و اینجا است دفاع می‌کنند.

اما عجیب‌که آن دو گفتار جداکننده ایران و جمهوری اسلامی از دو سوی جبهه بلند است! واضح است که یکی از طرفین؛ به‌طور مشخص آمریکا، اسرائیل و خائن‌ان دروغ می‌بافند. اما در سوی دیگر، علاقه به ایران صادقانه است. می‌توان گفت گفتار صادقانه دست‌کم در مورد جدا کردن ایران از مدافعان ایران کژتابی دارد. این کژتابی ابتدانه در گفتار بلکه در

ایرانی‌ترین مردانمان همان کسانی بودند که «پیش» از دیگران شهید شدند؛ حتی و به ویژه از نظر دشمنانمان. چون می‌دانستند که آنها «پیش» از دیگران مدافع ایران هستند. حالا البته طوری تب‌حب‌الوطن بالا گرفته است که حتی دشمن متجاوز ما و همداستانانش ادعا می‌کنند دوست دار ایران هستند و می‌خواهند از زور عشق و علاقه به ایرانی‌ها دخل همه‌مان را درآورند. آنها با اینکه بی‌شرم‌ترین اضافات و در واقع دورریزهای انسانی هستند، پس از کشتار و زنده‌سوزی در غزه و لبنان به سراغ ما آمده‌اند و کم و بیش گاهی که نقاب می‌زنند ادعا می‌کنند به خاطر ایران است که دارند ایرانی‌ها را می‌کشند. این البته در ردیف خدعه‌های کودکانه است. منتها خطی در تبلیغات داخلی وجود دارد که هنوز هم می‌گوید دفاع از سرزمین ایران با دفاع از جمهوری اسلامی

پانوش:

۱. نامی برای ایزدان یا تجلی‌های خدا در دین زرتشتی

تصوری است که گاهی در نسبت میان ایران، تاریخش و حکومت مستقر در آن فرض می‌شود. به این ترتیب که ایران را مفهومی ثابت فرض می‌کند اما آنچه در ایران رخ می‌دهد یا بهتر است بگوییم «چهره ایران» را تصادفی می‌پندارد.

ایران تاریخی دارد و در هر دوره چهره‌هایی داشته است که همه آنها مراحل تکوینی ایران هستند. ما نیز همین هستیم که هم اکنون هستیم. با وجود اینکه چیزی واضح‌تر از این جمله نیست، طرحی ایدئولوژیک یا خیالی وجود دارد که ایران را به تصویری انتزاعی بدل می‌کند. چهره‌ای مسخ شده که حتی در تاریخ ما نیز نبوده؛ بلکه بیشتر نقاشی‌ای اکسپرسیونیستی و من‌عندی از دوره‌ای نامعلوم است.

عشق و علاقه به ایران سری دارد به درازای تاریخ و تا هخامنشیان می‌رسد. اما حکومتی که تقسیم ایرانی/انیرانی^۲ را تصریح کرد ساسانی بود. اردشیر اول خود را شاه شاهان ایران نامید. یعنی پادشاه ایران و سرزمینهایی که زیر نفوذ دار. یکی از موبدان بزرگ؛ «کرتیر» نیز از سرزمین‌های انیرانی نام برده که در تصرف ساسانیان بود. در عین حال انیرانی به کسانی گفته می‌شد که هر چند نژاد ایرانی داشتند دیوپرست و بد دین بودند؛ آنها ممکن بود بودایی یا یهودی یا مسیحی باشند. به هر حال پس از اشغال ایران توسط اعراب، آنها

پانوش:

۲. گاه به معنای غیرایرانی و گاه به معنای ضدایرانی

را نیز انیرانی می‌شماردند. لذا می‌بینیم که عبارت انیرانی در بند نژاد نیست و در واقع به کسی گفته می‌شود که دشمن ایران باشد. در آن سو کسی را ایرانی یا زیر پرچم ایران می‌پندارد که با طرح‌واره تفکر ایرانی همراهی دارد.

من نمی‌خواهم به دل گذشته‌های دور بزنم. چون نه مازرتشتی هستیم و نه کسانی که درباره آنها بحث می‌کنیم (و حتی کینه‌توزان) دل در گرو دین باستانی دارند. فقط تصور اینکه یکی از آنها نیمه شب بیدار شود، سدره بپوشد، دست و رو بشوید و روزه قبله (ماه یا شمع) نماز «آشهن» بخواند خنده‌دار است. اما قدیمی‌ترین حماسه ایرانی می‌تواند چراغی باشد که زمانی افروخته و گرم بوده است: «پادگار زریران» که اتفاقاً گفته می‌شود در دوره ساسانی بالیده است. از این رو می‌تواند طرح‌واره تفکر ایرانی را روشن کند و تقسیم ایرانی/انیرانی را بازسازد. به نحوی که امروز بتوانیم وضع خود را در آن طرح‌واره باز یابیم.

باری، آورده‌اند که وقتی «گشتاسب» آئین مزدیسنی (زرتشتی) را پذیرفت «ارجاسب» تهدید کرد که اگر دست از



دفاع مقدس ساخته شده است. در همان زمان هم دوست داران ایران در همین تقسیم بندی ها قرار گرفتند. صدام، دیکتاتور عربی بود که مردم خود را هم قلع و قمع می کرد و نام حمله به کشورمان را «قادسیه» گذاشته بود. مع هذا عرب ستیزان کارگشته و ایران پرستان دوقبضه در کنج های می خزیدند و حتی بعضی هاشان رفتند عدل دست دشمن را بوسیدند. در همان زمان هم کسانی واقعا به جبهه های می رفتند که با سربند با زهرا از مرزهای میهنشان محافظت می کردند. آنها نگاهی بانان مستضعف، بی ادعا و ایثارگرانی بودند که لباس خاکی جهاد می پوشیدند. امروز نیز همین ها هستند که پیش قدم شده اند. دشمن این روزها نیز متجاوز و به نحو محیر العقولی دیوسیرت است. چه با تصویر انتزاعی و خیالی از ایران بسازد یا نه، جمهوری اسلامی ایران در حاق خود یک کلمه است و با وحدت کلمه نیز می باید؛ مشروط به اینکه در نبرد با دشمنان پایداری کند. هر توقفی در این مسیر انصراف از سرنوشت و پایان دادن به ایران است. کسانی که ایران را به دوش می کشند و پیش می برند هم اکنون در روی صحنه حاضر هستند؛ همچنین دشمنانشان. ما می توانیم آنها را زیر نور انفجارها ببینیم. فقط کافی ست سرمان را از آن تصویر خیالی برگردانیم تا دنباله ایران جنگنده را در اعماق تاریخ ببینیم و شمایی از آینده آن را نیز تماشا کنیم.

خدا پرستی بر ندارد، طومار حکومتش را در می پیچد. برادر گشتاسب یا همان «زریر» وقتی دودلی شاه را می بیند علم جنگ برمی دارد. در این میانه «جاماسب» که پیش گوست اعلام می کند زریر کشته خواهد شد اما پیروزی نهایی با یکتا پرستان است. این داستان بارها ترجمه و شرح شده است؛ و همه جا یک چیز به اثبات می رسد: پتیاره کسی است که با ملک و آئین سر جنگ دارد و این دو تنها با فداکاری باقی می مانند. با این حساب وفاق باید بر سر ملک و آئین باشد. بدون اینکه یکی را کنار بگذاریم.

ملک و آئین ایرانی در سیر تکوینی خود به سوی سرنوشتی می رود که از ابتدا بر عهده گرفته است: پیروزی بر تاریکی. این تاریکی هر چهره ای داشته باشد، ملک و آئین ایران در برابرش قد برمی افرازد. ایرانی بودن در این سیر و در هر مرحله ای همین قدر راست کردن است. هر جا چهره ایران یا اراده متمرکزش (که امروزه دولت نامیده می شود) در مبارزه با تاریکی باشد می توان آن را چهره ایران دانست. در دوران معاصر، این چهره یک بار در

بازهم
زحمت دفاع از وطن
افتاد گردن
بسیج مستضعفان

سید علی میرفتاح
سر دبیر پیشین سوره



در این جور مواقع نقاشی اهمیتش را از دست می‌دهد و احساس ناتوانی و به درد نخور بودن به جان نقاش می‌افتد. من اینجا نقاشی نمی‌کشم و کار درخوری ارائه نمی‌دهم و اصلاً راست حسینی در پی انتقال هیچ معنا و مفهومی نیستم سهل است، احساساتی را هم نمی‌خواهم برینگیزم. شاید اگر کار و بار دیگری بلد بودم اقدام دیگری می‌کردم اما صرفاً به این بهانه و به کمک رنگ و قلمو، زور می‌زنم و به قدر وسع تلاش می‌کنم بلکه جایگاهم را و محل استقرارم را اعلام عمومی می‌کنم و از این طریق رفیقان خود را بیابم، آن‌ها هم مرا بیابند.

مُهیمنا به رفیقان خود رسان بازم

شانزده هفده سالگی هم همین حس را داشتم. من هیچ وقت نیروی رزمی نبودم و اسلحه به دست نگرفتم بلکه در قرارگاه صراط و تیپ کوثر، و البته در مسجد محل نقاشی می‌کشیدم، شعار می‌نوشتم، سمت درست تاریخ می‌ایستادم و با آنکه عددی نبودم اعلام موضع می‌کردم: مرگ بر آمریکا. من ایران تاریخی و فرهنگی را به شدت دوست می‌دارم و همواره در کار و بارم

سعی می‌کنم آن را بهتر بشناسم و بهتر بشناسانم. اما به تجربه فهمیده‌ام که تعلق زیاده از حد به ایران فرهنگی، ایران انضمامی را از چشم می‌اندازد. سر جنگ ایران و عراق از اتفاق طرفداران ایران انتزاعی کاری نکردند و زحمتی نکشیدند. یار شاطر نبودند هیچ، اغلبشان بار خاطر بودند و هستند. باز هم زحمت دفاع از وطن افتاد گردن بسیج مستضعفان. اما ایران جدای از حیاتی که در لایه لای کتاب و شعر و تاریخ دارد، یک حیات واقعی و عینی هم دارد. همین ایرانی که با خوبی‌های زیاد و بدی‌های اندکش وطن ماست، مادر ماست و عزیز ماست و به گردنمان حقی بزرگ دارد. این ایرانی که اشقیا به آن حمله کرده‌اند آنقدر ارزشمند و عزیز است که می‌شود بابتش هزینه داد، از جان گذشت و برای اعتلایش با دیگر مستضعفان عالم هم دست شد. گریه‌ام می‌گیرد وقتی می‌بینم مستضعفان یمنی و لبنانی و پاکستانی از نشستن موشک‌های فتاح در تالابو ذوق می‌کنند و دست می‌زنند. من همین طرف تاریخ می‌ایستم و برای پیروزی اسدالله دعا می‌کنم. یا علی مددی.

دنبال حوض بودیم؛ وارد اقیانوس شدیم



گفتاری از آیت الله سید محمد مهدی میرباقری درباره نصرت الهی در هنگامه جهاد

این مسیر برای آن ها طوری بود که [گویا به سمت مرگ رانده می شوند. یک وقت مؤمن دلش می خواهد در کنار پیغمبر خدا شهید شود، طالب خون دادن هم هست اما هنوز آماده نیست. لذا در وقت رفتن برخورد او فعالانه نیست. این صحنه نیز برای آن ها چنین وضعی داشت به همین جهت می خواستند یک راه دیگری برایشان باز شود. توجه داشته باشید که این ها مؤمن هستند. خب داستان چیست؟

وَإِذْ يُعَذِّبُكُمُ اللَّهُ إِخْدَىٰ الظُّلُمَاتِینِ خداوند وعده داده بود به یکی از این دو طایفه [غلبه بر دشمن یا کاروان تجاری قریش] غلبه پیدا می کنند. یعنی یا بسیاری از اموال مسلمانان مصادره شده بود، یا حقوق مالی شان را که خواسته برحق شان هم بود به دست می آورند یا بر سپاه دشمن غلبه پیدا می کنند.

أَنَّهُا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ خواست آن ها هم این بود که حقوق مالی خود را استیفا کنند. حقشان هم بود. وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ اما خدا اراده دیگری داشت، می خواست جبهه نبی اکرم در عالم محقق بشود و بساط کفار را جمع کند.

لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُجْلِبِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و این طرح بزرگ را دوباره تکرار می کند. سپس تأکید می کند آن هایی که مسیرشان در عالم مسیر جرم است و راه صاف را نمی روند، نسبت به این اتفاق کراهت دارند. خداوند می فرماید ما شما می که بدون عده و عده و سلاح نظامی رفته بودید را به وادی دیگری انداختیم. می خواستید در یک حوض شنا کنید به شما اقیانوس دادیم. این کار خداست. الان به دنبال تطبیق کامل شرایط نیستیم اما ما نیز به دنبال مذاکره بودیم تا حقم را، حقوق ملت ایران را زنده کنیم. ما را از حقوق بین المللی مان، از تجارت آزاد در دنیایی که می گویند آزادی است محروم کردند. ما نیز به دنبال زنده کردن حقمان بودیم. اما خدا می خواهد کار بزرگتری را به دست مردم ما انجام دهد. وقتی هم ما را به چنین راهی می اندازد رهایمان نمی کند. اولاً پیغمبری می فرستند که غیب حادثه را می داند. ثانیاً نصرت های قطعی خود را همراه مان می کند. این جور نیست که ما را به یک صحنه بزرگی بیندازد و رها کند. ما می رفتیم در حوضی شنا کنیم خداوند ما را به اقیانوسی انداخت. او نصرت خود را همراه می کند.

ما در شرایطی هستیم که خداوند متعال جبهه مؤمنین و بخصوص مردم عزیز و شریف ایران را شایسته کار خیلی بزرگی دانسته و آن ها را وارد میدان بزرگی کرده و در این راه نصرت فرموده است. امید داریم با درست عمل کردن بتوانیم مستحق امدادها و نصرت های بعدی شویم. قصد دارم مختصاتی از جنگ بدر را که در سوره انفال است مرور کنم. گرچه نمی خواهم با شرایط کنونی دنیای اسلام و جبهه مقاومت تطبیق دهم اما نکات بسیار مهمی در این جنگ است که می تواند برای ما عبرت آموز باشد.

آیات ابتدایی سوره انفال ناظر به اموال و امکاناتی است که به واسطه فتوحات به دست مؤمنین می افتد. خداوند متعال طرح خاصی برای آن ها دارد. [به مؤمنین] می فرماید شما مداخله نکنید و به پیامبر و اگذا ر کنید. سپس وارد داستان انفال و جنگ بدر می شود.

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ، خداوند متعال شما را وارد این صحنه جنگ کرد. پروردگارت طرحی را با تو در این عالم جلو می برد و به حق هم بود. هم مسیرش حق بود هم غایتش. وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ، اما یک عده از مؤمنین کراهت داشتند و نمی خواستند این اتفاق بیفتد.

يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ، خداوند متعال مسیر حقی را برای حضرت باز می کند و حق بودن این مسیر واضح هم می شود اما بعد از اینکه حق بودن این مسیر آشکار شد، بعضی ها باتو مجادله می کنند گویا می خواستند راه دیگری برایشان باز شود و این مسیر را نروند.

كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ [کراهت

تغییر معادله مباح شماری؛ ضرورت اقدام یکپارچه جهان اسلام

سید حمید رضا میررکفی بنادکی



مروری بر معادله‌ای که جنگ را ضروری می‌کند با عطف توجه به فرازی از بیانات سید عبدالملک بدرالدین الحوثی

اگر این هدف محقق شود که ان شاء الله خواهد شد، آزادسازی قدس و بازگشت فلسطین و اماکن مقدس توسط ملت فلسطین و امت، در تبریر قرار خواهد گرفت. وقتی آمریکا از منطقه خارج شد، این صهیونیست‌ها نیز چمدان‌هایشان را جمع می‌کنند و می‌روند و شاید نیاز به جنگ با اسرائیل هم نداشته باشیم^۱.

سخن در این نیست که آن زمان پاسخ ایران و مقاومت خوب بود یا نبود؟! آن زمان اقتضائاتی بر صحنه منطقه حاکم بود که اراده مقاومت را تحت الشعاع قرار می‌داد. آن چه مسلم است این بود که بعد از عملیات البوکمال و ایجاد ناامیدی گسترده در درون بلوک غربی - صهیونیستی از امکان ادامه حضور آمریکا در منطقه، رفته رفته معادلات به سمت تحکیم و تثبیت نظمی تازه پیش می‌رفت. مقاومت بر بستری سرزمین یکپارچه - چنان که شایسته امت است - هر روز بیش تر تثبیت می‌شد؛ و دیگر مقاومت صرفاً یک حضور نظامی یا شبه نظامی نداشت. بلکه هم در عراق و هم در لبنان موفق به حضور روشن و صریح و قدرتمند سیاسی نیز شده بود. شهید حاج قاسم سلیمانی (ره) چند ماه پیش از شهادتش در یکی از سخنرانی‌هایش به اتصال سرزمینی مقاومت به عنوان یکی از توفیقات مهم نیروی قدس سپاه در منطقه اشاره کرده بود؛ «سپاه اتصال سرزمینی بین مقاومت ایجاد کرد؛ یعنی ایران را به عراق متصل کرد، عراق را به سوریه متصل کرد، سوریه را به لبنان متصل کرد. معنای آن این است که امروز شما می‌توانید از تهران سوار ماشین شوید و در ضاحیه بیروت پیاده شوید... سپاه توانست این اتصال سرزمینی را به وجود بیاورد و دشمن را در جلوگیری از این اتصال شکست دهد»^۲.

۲ واضح بود که ایالات متحده دست روی دست نمی‌گذارد. در پاسخ به این شکست بزرگ که به بدنه بلوک غربی - صهیونیستی در منطقه وارد شده بود، روند عادی سازی روابط با دولت اسرائیل (تطبیع) با فشار و کارسازی آمریکا تسریع شد. تنها چنین برنامه‌ای بود که

۱ گرچه برخی مردم خواهند گفت سید موضوع را بزرگ کرد؛ اما بنده موضوع را بزرگ نکردم و آن را در اندازه واقعی خودش می‌بینم و شخصاً مسئولیت این سخن را می‌پذیرم و می‌گویم؛ به نظر بنده اگر موضوع قتل حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی و چنین واقعه‌ای با این شکل، سهل گرفته شود، این آغاز یک خطر برای همه جنبش‌ها، سران، کشورها، چهارچوب‌ها و خط مقاومت و قضیه فلسطین و قدس است و به آن معناست که منطقه به ورطه هتک حرمت توسط آمریکا و اسرائیل در خواهد غلتید. پس، از ابتدا می‌گویم: «هرکاری از دستت بر می‌آید بکن که جز به این زندگی نزدیک پایان نخواهی داد» (طه: ۷۲) از این بالاتر هم هست؟ اما نمی‌شود که ما بپذیریم خون‌ها، کرامت‌ها، کشورها و ملت‌های ما هتک حرمت شوند و اماکن مقدس‌مان تسلیم صهیونیست‌ها شوند^۱.

این عبارات فرازی از سخنان شهید سید حسن نصرالله (ره) درست یک روز پس از شهادت شهید حاج قاسم سلیمانی است. ادعای سید این بود که پاسخ ملل اسلامی به این «هتک حرمت» باید اخراج آمریکا از منطقه باشد. کسی که چنین هتک حرمتی کرده است، نباید دیگر مشروعیت حضور و امکان حضور در منطقه را داشته باشد. «اراده و هدف ما در خط مقاومت باید این باشد؛ پاسخ خون قاسم سلیمانی و ابومهدی، اخراج همه نیروهای آمریکا از سرتاسر منطقه ما است.

می توانست امنیت رژیم را تأمین کند. اما تطبیع مستلزم فراموشی قضیه فلسطین بود؛ برخی از دولت های عربی اسرائیل را به رسمیت شناختند، سفارت خانه های رژیم در پایتخت های برخی کشورهای عربی راه اندازی شد، پروازهای مستقیم- آن هم به صورت هایی کاملاً نمادین و پر سرو صدا- بین رژیم و این دولت ها به راه افتاد و... منطقه به سمت فراموشی کامل ماجرای فلسطین می رفت و رفته رفته قدرت سیاسی اسرائیل بعد از یک دوره رکود افزایش می یافت. در همین روزها بود که ترور شهید سلیمانی (ره) به عنوان یکی از اصلی ترین معماران نظم ضد آمریکایی منطقه موضوعیت می یافت. این ترور هم ضربه ای بود به معادله قدرتمندی که مقاومت در منطقه مشغول ساختنش بود و هم تعیین کننده معادلات بعدی و حد و مرزهای رفتار آمریکا. تمامی کشورهای عربی و غیر عربی- غیر از معدودی- این ترور را محکوم کردند. اما اقدام عمل جلدی ای از سوی ملت های منطقه شکل نگرفت؛ عموماً تصور این بود- و هست- که ترور سردار سلیمانی ترور یک شخص بود که البته با تلاش جانشینان او قابل جبران است. حال آنکه ترور سردار سلیمانی آغاز معادله ای به کلی جدید در منطقه بود؛ ترور او به عنوان یک مهمان دیپلماتیک و یک مقام رسمی در یک دولت رسمی- و نه فرمانده یک گروه شبه نظامی- آغاز معادله ای است که سید عبدالملک الحوثی در سخنرانی روز عید غدیر آن را معادله «استباحه» خواند؛ معادله مباح شماری. آمریکا مباح است هر کاری بکند، هر کسی را ترور کند. کافی است منافع او اقتضا کند؛ اشکالی ندارد. آمریکا آمریکا است و توقع رفتار عقلایی و قانونی و اخلاقی داشتن از آن غلط است! آمریکا است دیگر. قدرت به دست اوست... این ذهنیت قبلاً در میان مسلمین وجود داشت و با شهادت شهید سلیمانی و نبود اقدام عملی گسترده و پس زننده، این معادله بیشتر هم تثبیت و عیان شد. ملت ها و دولت های منطقه در نیافتند که این یک خطر بزرگ است و به قول شهید سید حسن نصرالله همه جنبش ها و شخصیت ها و دولت ها را تهدید می کند. به موازات ساخت این معادله، آمریکا تطبیع را هم تسریع کرد. البته باید توجه داشت که اسرائیل مهم ترین معادله آمریکا در منطقه است. تثبیت این معادله امکان ترتیب دادن معادلات جدید را به آمریکامی داد. پروژه تطبیع ساخت یک حاشیه امن بود تا آمریکا و اسرائیل بتوانند هر آنچه می خواهد در منطقه مرتکب شود.

۳۲ شکست تطبیع؛

پس نه تنها آمریکا از منطقه اخراج نشد، بلکه به تثبیت معادله خود در منطقه نزدیک و نزدیک تر می شد! اما صبح روز هفتم اکتبر همه چیز تغییر کرد. یحیی سنوار و محمد الضیف علم جهاد بلند کردند

و طومار تطبیع را طی چند روز یکسره کردند. بعد از هفتم اکتبر دیگر تطبیع معنا نداشت و رفته رفته دولت های عربی از موضع عادی سازی روابط با رژیم عقب نشینی کردند. اما همچنان معادله استباحه ادامه یافت...؛ با این تفاوت که علاوه بر ترور شخصیت ها، کشتار گسترده زنان و کودکان نیز اضافه شده بود. از آن روزها تا کنون در غزه کاری نمانده است که بشود کرد و رژیم نکرده باشد؛ بمب باران و کشتار زنان و کودکان، محاصره غذایی و دارویی، آواره سازی گسترده، کوچ های دائمی و اجباری و... با این حال غیر از مقاومت لبنان و دولت اسلامی یمن، هیچ دولت و هیچ ارتش رسمی دیگری کم ترین اقدام عملی را درباره فلسطین و کشتار فجیع غزه انجام نداد. ذهنیت همان بود که قبلاً هم بود؛ «اسرائیل است دیگر... اخلاق و رحم و مروت سرش نمی شود! قدرت کشتن دارد، پس می کشد».

دو سال از شروع عملیات طوفان الأقصى می گذرد و مامی دانیم و یادمان هست که بر امت ما و مردم غزه چه ها که نرفت. بنابراین از نقل آنچه در این دو سال گذشت صرف نظر می کنم. مخلص کلام آنکه در جریان نبرد طوفان الأقصى «معادله استباحه» بدل به رویه رسمی و هر روزین منطقه شد. روندی که در آن اسرائیل می کشد، تجاوز می کند و هیچ کس هم با او کاری ندارد. چنان که همه دیدند در روزهای نخستین سقوط دولت بشار اسد در سوریه، بلافاصله اسرائیل ارتش خود را به صورت زمینی وارد خاک سوریه کرد و شروع کرد به اشغال؛ در روز روشن و بدون هیچ توجیهی. با شکست تطبیع، تنها مسیر برای بسط سلطه آمریکا در منطقه «جنگ» است. خون کودکان غزه و لبنان دیگر اجازه نمی دهد عادی سازی روابط با رژیم، در صحن و ساحت سیاست معنایی داشته باشد. مقاومت لبنان بعد از آتش پس و مقاومت فلسطین بعد از ضربات سنگین جنگ دو ساله با اسرائیل، در ذهن و گمان صهیونیست ها دیگر تاب جنگیدن ندارند.



بنابراین وقت آن است که ریشه‌های مقاومت در منطقه را بشکافانند. سلطه آمریکا بر منطقه تنها این‌گونه میسر بود.

۴. حالا مادر دل جنگیم و آمریکا و اسرائیل به سراغ به قول خودشان - «سر مار» آمده‌اند. برآورد آن‌ها این است که دیگر وقت شکست ایران است و با شکست ایران رؤیای خاورمیانه جدید برای غرب تحقق خواهد یافت. این چیزی بود که در تصمیمات اخیر نخست وزیر رژیم جعلی صهیونیستی شنیدیم. او در مصاحبه تلویزیونی خود در ۲۷ خرداد ماه گفت: «یک نقطه عطف تاریخی وجود دارد و همه کم‌کم دارند متوجه آن می‌شوند... پس از پیروزی بر ایران، خاورمیانه جدیدی به وجود خواهد آمد.» همه فهمیده‌اند که شکستن سد ایران به معنای از میان رفتن اساس توازن قوا در منطقه است. نمی‌گوییم ظهور یک توازن قوای جدید؛ بلکه از بین رفتن امکان توازن قوا. زیرا دیگر قوه‌ای در برابر صهیونیسم در منطقه وجود نخواهد داشت؛ که توازنش نخواهد شکل خاصی داشته باشد. بنابراین جنگی که در آن هستیم، نه صرفاً جنگ ایران، که جنگ بزرگ اسلام است. آمریکا و رژیم صهیونیستی می‌خواهند با شکستن سد ایران، اساساً هویت اسلامی منطقه را قلب کند و با سلطه بر آن، اسلام را از حاکمیت بر هویت‌ها و سیاست کنار بزنند. این دقیقاً همان چیزی است که سید عبدالملک بدرالدین الحوثی رهبر دولت اسلامی یمن در روز دوم همین جنگ به آن تصریح کرد:

«در طرح صهیونیستی شان که طرحی است که برای آن‌ها - بر اساس آن حرکت می‌کنند، به آن متعهدند و بر ارتباطشان با آن تأکید دارند. آن‌ها آن را به صراحت پذیرفته‌اند و انکار نمی‌کنند. گام‌های عملی شان برای اجرای آن است و همراه با آن طرح، عنوانی که به طور مستمر تکرار می‌کنند، از بالاترین سطوح رهبرانشان، و آن

"تغییر چهره خاورمیانه" است. آیا آن‌ها از تغییر چهره خاورمیانه سخن نمی‌گویند؟ این تعبیر به چه معناست؟ تغییر به سوی تحت سلطه درآوردن این منطقه با همه ملت‌هایش، تحت سیطره درآوردن آن‌ها، کنترل آن و سیطره کامل در همه زمینه‌ها». بنابراین این جنگ، جنگ همه منطقه است؛ هدف قرار دادن ایران به آن خاطر است که این ایران است که ضامن بقای جغرافیای اصیل منطقه بوده. پس پیروزی آن هم پیروزی کل منطقه است؛

«پیروزی ایران همچنین به نفع همه کشورهای منطقه است؛ زیرا دشمن اسرائیلی برای همه آن‌ها یک خطر محسوب می‌شود؛ در درجه اول برای کشورهای عربی و سپس برای سایر کشورهای منطقه. به همین دلیل برای همه کشورهای منطقه مهم است که از موضع ایران و پاسخ آن خرسند باشند، این پاسخ را درک کنند که به نفع همگی آن‌هاست؛ زیرا همه در منطقه نیازمند ایجاد بازدارندگی در برابر دشمن اسرائیلی هستند. مسئله بازدارندگی و جلوگیری از گستاخی و قلدری دشمن اسرائیلی و ممانعت از تحمیل "معادله استباحه (مباح‌شماری)" مسئله‌ای مهم برای همگان و به نفع همگان است».^۱

معادله استباحه آن معادله‌ای است که هر عملی از سمت رژیم را عادی قلمداد می‌کند؛ همان گفتاری که در نهایت می‌گوید: «اسرائیل است. اخلاق و حد و مرز نمی‌شناسد... پس هرکاری کرد کسی دخالت نکنند...» گویی سید عبدالملک بدرالدین الحوثی جنگ ایران - اسرائیل را تنها فرصتی می‌داند که می‌شود این معادله را تغییر داد و اگر در این نقطه این معادله تغییر نکند، هیچ وقت دیگر هم ماجرا تغییر نخواهد کرد. در واقع، جنگ کنونی آخرین مرحله تثبیت معادله استباحه است؛ و ایستادن در برابر آن چیزی است که می‌تواند کل گام‌های رژیم تا این نقطه را خنثی و معدود کند.

پانویس:

۱. همراه ما بود؛ ۵۱

۲. همراه ما بود (بیانات سید حسن نصرالله درباره حاج قاسم سلیمانی)، سید حسن نصرالله، تنظیم و ترجمه: سید حسین مرکیبی؛ ۵۲

۳. جهت ۱، تهران: انتشارات بنیاد مکتب حاج قاسم. ۱۴۰۳: ۲۹-۳۰

۴. سخنرانی سید عبدالملک بدرالدین الحوثی. به مناسبت عید غدیر ۱۸ ذی الحجه. ۱۴۴۶ هجری قمری



وقتی خدا فیل هوا می کند

زهرا محسنی فر



روزنوشت روز نهم

ابابیل نابود شدند، اما بال‌گردهای آمریکا با طوفان شن. در مختله ام این دو حادثه تاریخی را با هم تطبیق دادم. شب، شن ریزه و سنجیل را می‌توان مترادف هم در نظر گرفت، اما فیل و بال‌گرد را چه؟ فیل‌ها روی زمین راه می‌روند و هلی‌کوپترها در هوای پرنده. اگر فیل‌ها پرواز می‌کردند... نه، یک جای این قیاس می‌لنگد.

دوباره دکمه مثلثی را زدم و پیرومرد را به حرف آوردم: بال‌گردهای آمریکایی، جامبوسایز بودند. جامبویی یعنی فیل! پرنده‌هایی در قواره فیل به ایران حمله کردند؛ جامبو هلی کوپتر! عجب تناظر یک به یکی! تاریخ چه با جزئیات مشابه تکرار می‌شود. جالب بود! شیخ نکته سنج اما دست بردار نبود و هنوز حرف‌هایی در آستین داشت. او قیاس را از بیابان طبس به آسمان خدا کشاند تا تیر آخرش را بزند: «کشوری که توانست ماه را فتح کند و مقتدرانه بر سطح آن بنشیند، نتوانست در ایران اسلامی به سلامت فرود آید.»

نگاهم را از صفحه گوشی گرفتم و از پنجره اتاق به سیاهی شب خیره شدم. صدای پدافند قطع شده بود و کرانه آسمان یک دست نقره‌فام بود. طوفان افکار در ذهنم خلجان می‌کرد و می‌خواست مغزم را سوراخ کند. با خودم صغری کبری می‌چیدم که خدا نمرود را با پشه‌ای زد و ابرهه را با سنگ ریزه‌ای. عاد را به باد داد و ثمود را به فریاد هلاک کرد. نتیجه این که تیرهای خشاب خدا گاهی کوچک‌اند و گاه غیبی. اما وقتی وقت شلیک شد، به خطا نمی‌روند. بی‌قلق‌گیری نقطه زنی می‌کنند. این‌ها را می‌دانستم ولی ابهامی درشت در ذهنم همه چیز را انکار می‌کرد. با خودم فکر می‌کردم خدای هزاره سوم آیا دست به اسلحه معجزه می‌برد؟ آیا هنوز هم می‌توان به امداد الهی چشم داشت؟ در ذهنم حرف‌های شیخ دیدات و یادآوری واقعه طبس را روی دور تند گذاشتم. تجربه تاریخی می‌گفت، می‌شود. خدا هنوز هم خشاب پُر دارد. خدا باز هم شلیک می‌کند. خدا دوباره... صدای پدافند رشته افکارم را پاره کرد. از جا پریدم و خودم را در قاب پنجره جا دادم. آسمان پُر اکلیل بی‌ابر، دود آلود شده بود. ریز پرنده‌های دشمن داشتند برای بندگان خدا خط و نشان می‌کشیدند و تیرهای رگباری سرخ، در تعقیبشان خوشه خوشه می‌رفتند. بی‌اختیار لب‌خندی زدم و پرده را کشیدم.

پیرومرد، انگلیسی را با لهجه هندی-عربی صحبت می‌کرد. از یک مهاجر آفریقایی تبار مسلمان که رگ و ریشه‌ای آسیایی داشت، نمی‌شد بیش‌تر از این انتظار داشت. لابه‌لای حرف‌هایش آیات قرآن به گوشم آشنا می‌آمد. چشمم به زیرنویس بود تا چیزی را از دست ندهم. می‌خکوب بودم و سراپا گوش. شیخی که به زبان نامادری صحبت می‌کرد، حرف‌هایش را به این جا رساند: «او نگفت سبحان الله؛ حتی نگفت الحمد لله؛ می‌دانید چه گفت؟» فیلم را نگه داشتم تا خودم حدس بزنم. امام (ره) درباره حادثه طبس چه گفته بود؟ این که شن‌ها مأمور خدا بودند؟ این که آن حادثه امداد الهی بود؟

بُراق شده بودم که بدانم شیخ چه در چنته دارد و کدام باب معرفت را به رویم باز می‌کند؟ شیخ احمد دیدات، بیست سالی می‌شود که دیگر نیست. مبالغی که در بحبوحه مناظر آتش با علمای مسیحی و بزرگان کلیسا برای دفاع از حقانیت اسلام، از قضا پر قبایش به انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی هم خورده بود. شیخ، به ایران آمده بود تا امام را از نزدیک ببیند. دیدن همان و عنان از کف دادن همان. پیرومرد جایی گفته بود: «در عمرم هیچ بشری را به زیبایی او ندیده‌ام.»

دکمه مثلثی پایین صفحه گوشی را زدم تا توضیحات یک خمینی چشیده را بشنوم: «او گفت: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ. خب آن اتفاق چه ربطی به ماجرای فیل بانان و کعبه داشت؟» شیخ اسلام شناس را با اشاره انگشت مجبوره به سگوت کردم تا خودم خط و ربط ماجرا را هضم کنم. اصحاب فیل با سنجیل

آنچه می‌جنگد

روح

است

فردین آریش





روزنوشت روز هفتم جنگ

یاد جمله حاج قاسم می افتم در آن نامه مرگ آگاهانه به دخترش: «سی سال است که نخوایده‌ام، اما دیگر نمی خواهم بخوابم».

«سی چهل نفریم، اما خدا با ما است... ساعتی پیش، دوست طلبه‌ام، حمید ملکی، خودش را به خط رساند. نمی دانست دو تا از برادرانش اینجا شهید شده‌اند. به شوخی پرسید: «حسن، چه خبر است؟! همه را شهید کردی خانه‌آباد!» رمق حتی حرف زدن نداشتم. گفتم: «در بهشت باز شده و دارم بچه‌ها را یکی یکی می فرستم تو». او در هر لحظه دست خدا را در کار حاضر می بیند، دستی که بالاتر از همه دست‌هاست. آن که خدا را دارد همه را دارد، و آن که خدا را ندارد، هیچ ندارد. این نقطه‌ای است که رزمنده ما را قادر به مبارزه و پیروزی در این جنگ نابرابر می کند. این انسان نامتعارف، در جهانی که به شکل رادیکالی در صدد خنثی کردن و نرمالیزاسیون همه برآمده، ترجیح می دهد که نه! او می کوشد البته به سبک و سیاقی دیگر، طرحی نو در اندازد که گفت: از خلاف آمد عادت بطلب کام که من / کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم. «مجال نیست که بیشتر بنویسم. جاده دارد می لرزد. و صدای شنی تانک‌هایم آید. آتش تهیه کاتیوشا و توپخانه، مقدمه پاتک دیگری است. دلم گواهی می دهد که این آخرین یادداشت من باشد. امروز سه شنبه است و پشت این خاکریز پُر است از آیات الله. حسن ترک، فاو، شامگاه دوم اسفند ۱۳۶۴».

و کیست که نداند همین حالانیز دور و برمان پُر است از محکم‌ترین نشانه‌های خدا روی زمین. گواهی بخواید اینک گواه: در شبکه‌های اجتماعی تصویری منتشر شده است از بقایای یکی از موشک‌های ایرانی که همچون «فانوسی که افسانه نبود» از آسمان ایران کشیده شده تا سرزمین‌های اشغالی و متبرک است به آیه ۱۷ سوره انفال: «وَ مَا زَمَّیْتُ إِذْ زَمَّیْتُ وَلَکِنَّ اللَّهَ زَمَّی... اهل ذوقی آن را این طور تعبیر و ترجمه کرده: «و تو شلیک نمی کنی وقتی که شلیک می کنی، بلکه خدا شلیک می کند».

«آنچه می جنگد روح است». از این جمله منتسب به عماد مغنیه خلاصی ندارم. به تازگی آن را در روایت رضا [رضایی] از تشییع سید حسن نصرالله در لبنان^۱ خوانده‌ام. فکر کردم آنچه نحوه مبارزه انسان مقاومت را - در غزه، لبنان، یمن و ایران - متمایز و معنادار می کند، همین روح است. با این حساب، قوی‌ترین سلاح ما موشک‌هایمان نیست، بلکه اراده معطوف به خداوند است؛ آن ایمانی که خود را در اتصال به منبع لایزال الهی - حق سبحانه و تعالی - بارور می کند.

ما با این انسان آرمانی واقعی - گرچه دور از دسترس می‌نماید - بیگانه نیستیم. لمحاتی از او را در جنگ هشت ساله تجربه کرده‌ایم. بیاد بیاور آن شهید دوازده ساله اهل یکی از روستاهای شهرستان ایذه را که در وصیت نامه‌اش نوشت: «آهای آقای ریگان! آهای دشمن خدا و خلق! ما را از مرگ می ترسانی؟ بسجی را از مرگ می ترسانی؟ مرغابی را از آب می ترسانی؟ حیات مادر مردن است». آن ایمانی که در کلمات آمیخته با حکمت این نوجوان متصاعد می شود اتفاقی یا تصادفی نیست. می توان رد آن را اینجا و آنجا گرفت. از جمله در کتاب «فانوسی که افسانه نبود»، خاطرات سردار شهید حسن ترک نوشته حمید حسام که این روزها مژه مژه کردنش حلاوت دیگری دارد. در صفحات افتتاحیه کتاب، آخرین دست نوشته شهید را عیناً می خوانیم که ساعتی پیش از شهادت او در ۲۲ سالگی نوشته شده است. آخرین کلمات که گویی با تئمه روحی در آستانه عروج بر کاغذ جاری شده و این گونه آغاز می شود: «سه شنبه روز است که نخوایده‌ام. پشت این خاکریز نصفه نیمه، فقط شهدا خوابیده‌اند و با خمپاره‌هایی که گاهی دور و برشان منفجر می شود هم بیدار نمی شوند».

پانوش:

۱. منتشر شده در شماره ۲۱ و ۲۲ ماهنامه سوره



داستان یک
مقاومت
رسانه‌ای

سارا عاقلی



صداوسیما و حماسه‌ای که خدا کارگردانش بود

مشکلات شهر، اعلام وضعیت ارگان‌ها و نیازهایشان، اطلاع‌رسانی تعداد شهدا و زخمی‌ها و در حین حال امیددهی و حفظ روحیه مردم شهر، کدگذاری عملیات برای رزمندگان در مواقع خرابی و قطعی بی‌سیم‌ها و طراحی عملیات روانی برای فریب دشمن. ابزارشان برای دفاع کلمه است و صدا؛ با کلمات کلنجار می‌روند که چگونه آن‌ها را کنار هم بچینند تا هم حس هشدار به مخاطب منتقل شود و هم امید؛ جملات را بارها خط می‌زنند و از نو می‌نویسند؛ پای تنظیم خبر احتمالی سقوط شهر اشک می‌ریزند و زمانی که روی آنتن زنده شهید می‌دهند با جابجایی سریع گوینده خبر، نمی‌گذارند اوضاع آشفته‌تر شود. صدا، ابزار دیگر آن‌هاست؛ برای این که چه صدایی روی خروجی رادیو قرار گیرد هم اندیشی می‌کنند؛ تأمل می‌کنند و به این نتیجه می‌رسند که یک گوینده خانم حس امید و امنیت بیشتری را به مخاطب منتقل

آبان سال ۵۹ است؛ آبادان در محاصره دشمن است و عنقریب است که از دست برود. اکثر مردم عادی شهر را تخلیه کردند و مانده‌اند معدود افراد و هسته‌های مقاومت که وظیفه دفاع از شهر را بر عهده دارند. یکی از این هسته‌های مقاومت رادیو نفت آبادان است که کارکنان آن قصد دارند با روشن نگه داشتن صدای شهر از سقوط آن جلوگیری کنند و مردم رفته از شهر را بازگردانند و آنان که مانده‌اند را دل‌گرم کنند.

فیلم «آبادان یازده شصت» ماجرای این مقاومت رسانه‌ای است؛ ماجرای واقعی چند خبرنگار و نیروی فنی و گوینده خبر که به همراه سردبیرشان با ابزار کلمه و صدا به دفاع از شهر بلند می‌شوند و هیچ‌کس نمی‌تواند آنان را راضی به خروج از شهر بکند. نه رزمندگانی که خطر را به آنان گوشزد می‌کنند و نه دشمن که آنان را تهدید می‌کنند. رادیو می‌شود سنگر آن‌ها و کارشان می‌شود رصد شبهه‌افکنی دشمن و پاسخ به آن، پی‌گیری



می‌کند و نشان می‌دهد شهر هنوز زنده است و خالی از سکنه نشده و همین می‌تواند خاری در چشم دشمن باشد. رادیو آبادان می‌ماند تا آبادان بماند. همین هم می‌شود؛ رادیو سهم خودش در دفاع از شهر را ایفا می‌کند و آبادان هرگز سقوط نمی‌کند.

حالا خرداد ۱۴۰۴ است؛ رژیم صهیونیستی در سحرگاه ۲۳ خرداد تعدادی از فرماندهان و دانشمندان هسته‌ای کشور را به شهادت رسانده و جنگ با ایران را آغاز کرده است. ایران اما در کمتر از ۲۴ ساعت فرمان جنگ را در دست می‌گیرد و می‌چرخاند. موشک‌ها روانه سرزمین‌های اشغالی می‌شوند؛ هم زمان با پدافند هوایی، یک گروه دیگر هم عهده‌دار دفاع از کشور می‌شوند: صداوسیما، جمهوری اسلامی ایران. درست مانند ماجرای رادیو آبادان. این بار اما مختصات دفاع یک شهر که کل وطن است. رسانه ملی از زمان شروع جنگ، فرمان روایت را در دست گرفته؛ پوشش رسانه‌ای حملات دشمن، اطلاع‌رسانی بیانی و اخبار مربوط به ارگان‌ها و چهره‌ها؛ پُرشمار گفت‌وگو با چهره‌های نظامی و سیاسی و فرهنگی برای صورت‌بندی جنگ و از همه مهم‌تر به نمایش گذاشتن بلایی که موشک‌های ایرانی بر سر صهیونیست‌ها آوردند، دشمن را عصبانی می‌کند.

رژیم صهیونیستی در چهارمین روز جنگ، رسانه ملی را تهدید به حمله می‌کند و چند دقیقه بعد یک مجموعه غیرنظامی هدف حمله دشمن قرار می‌گیرد. داستان «رادیو آبادان» این بار نه روی پرده سینما که در ساختمان شیشه‌ای صداوسیما تکرار می‌شود. قرار است صدای مقاومت شهر/کشور بریده شود.

برنامه شبکه خبر روی آنتن زنده است. گوینده خبر سحر امامی است؛ مجری

نام آشنا برای مخاطب تلویزیونی؛ صدای شلیک موشک‌های دشمن روی آنتن زنده می‌پیچد؛ وضع آنتن آشفتگی می‌شود و استودیوی خبر غبارآلود؛ مخاطب دارد جنگ را به صورت زنده از تلویزیون می‌بیند. صدای پشت صحنه حالا روی صحنه هم شنیده می‌شود؛ عوامل استودیو تکبیر می‌گویند؛ امامی، روی آنتن زنده، اوضاع پیچیده همکاریانش در پشت صحنه را می‌بیند و هم‌زمان با مخاطب چشم در چشم است. لحظه تاریخی او فرا رسیده؛ همه آن‌چه را که در سال‌های کار رسانه‌ای اندوخته، باید یک جا شلیک کند؛ انگشت اشاره را بالا می‌گیرد و سه بار «الله اکبر» می‌گوید؛ با کلماتش به مصاف دشمنی می‌رود که به جنگ صدای مقاومت آمده. در میانه جملاتش استودیوی خبر منفجر می‌شود. مجری مجبور به ترک آنتن می‌شود و با فاصله چند دقیقه‌ای دوباره برمی‌گردد و در کنار سردبیرش داستان خبرنگارکشی صهیونیست‌ها را تعریف می‌کند.

جیلی، رئیس رسانه ملی هم به آنتن زنده می‌آید؛ با کاغذهای خونی خبر. رسانه ملی شهید می‌دهد. این بار برعکس فیلم «آبادان یازده شصت»، کارگردانی و بازیگری در کار نیست؛ کسی از پیش به این فکر نکرده بود که بهتر است در میانه جنگ صدای یک زن از آنتن زنده به گوش برسد؛ مجری برنامه برای این نقش آفرینی تمرینی نکرده بود. کارگردان این صحنه خداست و بازیگرانش، خبرنگاران موخدی که ترک نکردن میز خبر در لحظه خطر را تکلیف دینی خود می‌دانند.

برای دقایقی فقط کلمه و صدا عهده‌دار دفاع در برابر دشمن می‌شوند. تاریخ مقاومت رسانه‌ای این بار در مختصات ملی تکرار می‌شود و جهانی مخابره می‌شود.

آیات فتح و دعای نصرت

KHAMENEI.IR

توصیه رهبر انقلاب
برای پیروزی
جبهه مقاومت

حضرت آیت الله خامنه ای
رهبر انقلاب اسلامی
خواندن سوره فتح
دعای ۱۴ صحیفه سجاده
و دعای توسل را برای پیروزی
جبهه مقاومت توصیه کردند.

خواندن سوره فتح

سوره فتح را بخوانند که در آن، بشارت های بزرگی
هست؛ از فتوحات، از گشایش های بزرگ، از نصرت
الهی، در سوره مبارکه فتح هست.

خواندن دعای ۱۴ صحیفه سجاده

دعای چهاردهم صحیفه ی مبارکه سجاده را بخوانند که
این دعای چهاردهم هم باز دعای درخواست نصر از
خدای متعال است در برابر ظلم های سنگینی که دارد
اتفاق می افتد.

خواندن دعای توسل

دعای توسل خوانده شود؛ آنجایی که ما باید در پیشگاه
خدای متعال، نام نورانی اهل بیت (ع) را ببریم و از
ارواح مطهرشان مدد بخواهیم که خداوند نصر به جبهه
مقاومت بدهد.

سورة الفتح

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
لِيَزِدَّهُمْ إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ ۗ وَاللَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

اوست که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد، تا ایمانی بر ایمانشان
بیزاید، و سپاهیان آسمان و زمین فقط در سیطره مالکیت و
فرمانروایی خداست؛ و خدا همواره دادا و حاکم است.

دعای ۱۴ صحیفه سجاده

اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَخُذْ ظَالِمِي
وَعُدُوِي عَنْ ظُلْمِي بِقُوَّتِكَ، وَافْلُلْ حَدَّه
عَنِّي بِقُدْرَتِكَ، وَاجْعَلْ لَهُ شُغْلًا فِيمَا يَلِيهِ،
وَعَجْزًا عَمَّا يَنْوِيهِ

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ستم کننده بر من و دشمنم را باین رویت
از ستم بر من بازدار و با قدرت تندی و تیزی ستمش را بر من بشکن و
برایش در آنچه که دوست دارد، مشغولیت و سرگیری قرار ده تا از ستم
ورزی غافل گردد؛ و بر وجودش در برابر مظلومی که با او بد دشمنی
بری خیزد، داغ غمز و ناتوانی زن.

دعای توسل

يَا سَادَتِي وَمَوَالِيَّ، إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكُمْ أَيْمَتِي
وَعُدَّتِي لِيَوْمٍ فَقَرِي وَحَاجَتِي إِلَى اللَّهِ،
وَتَوَسَّلْتُ بِكُمْ إِلَى اللَّهِ وَاسْتَشْفَعْتُ بِكُمْ

ای سید و موالی و امامان من من از روی خلوص رویه شما آوردام که پیشوایان
من هستید و ذخیره من برای روز فقر و حاجتم نشوی خدا خواهد بود. و به شما
متوسل شام به درگاه خدا و شمارا برای خود نزد خدا شفیع آورده ام.



